

ان یکی از شغل های مهم
می خمینی هستند

بای یک روشی

رازه یک مغازه میوه فروشی دوشنبه در محله شهید «مصطفی
پوه فروشی کوچک، هیچ کدام سن و سالی زیادی ندارند اما عجیب

خودم صبح ها به مدرسه می روم. یک نفر را جای خودم
می گذارم تا وقتی که کلاس ها تمام شود و خودم به مغازه بیایم.

حساب و کتاب مغازه با چه کسی است؟

با خودم. البته من همه حساب دخل را تحویل پدرم می دهم.
البته باید بگویم حساب و کتاب در مغازه دقت زیادی
می خواهد. سعی می کنم بدون خطا این کار را انجام بدهم.

پدرم ماهیانه ۵۰۰ هزار تومان به من می دهد.

قیمت میوه ها را کجا نوشتی؟

جایی ننوشتم همه را از حفظم.

بر خورد مشتری ها با شما چطور است؟

بر خورد مشتری ها متفاوت است. بعضی هایشان تحسینمان
می کنند. بعضی ها خیلی رویمان حساب نمی کنند و تر جیح
می دهند برونند از پدرم خرید کنند. برخی هم که می گویند
مهد کودک راه انداختید؟ می گوئیم مهد کودک هم که باشد

بهترین میوه را تحویلشان می دهیم.

ناراحت نمی شوی مشتری های تپیش پدر برونند؟

بعضی وقت ها ناراحت می شوم مثلاً این فرمانده های پادگان
همیشه پیش پدرم می روند ولی خب ما هم مشتری های
خودمان را داریم.



علیرضا

دکتر نشوم میوه فروش می شوم

علیرضا تو چقدر حقوق می گیری؟

۱۵۰ هزار تومان.

با پول های ت چه می کنی؟

چیزهایی که لازم دارم می خرم مثلاً
یک دوچرخه قسطی خریدم یا
حقوق ماه های آینده هم اقساطش

رامی پردازم.

تو از سهیل چه یادگرفت؟

بر خورد با مشتری، مدیریت مالی، چیدن میوه.

قرار است در آینده چه کار شوی؟

اگره دکتر نشوم میوه فروش می شوم.

یعنی چی؟



امیررضا

مسیر دوچرخه سواری نداریم

امیررضا چه شد که شاکر داینجا نشدی؟

خیلی وقت ها در خانه تنها هستم و
حوصله ام سر می رود. پدرم همیشه
در سفر است و مادرم هم مشغول
کارهایش. برادرم مرا پیش دوستانم
آورد تا کنار آن ها کار کنم.



خب تا حالا چه چیزهایی یادگرفت؟

حساب و کتاب میوه ها، تمیز کردن سبزی و خیلی چیزهای
دیگر

بازی هم می کنی؟

معمولاً دوچرخه سواری می کنیم ولی خب دوست داریم مثل
بچه های شهرک نیرو هوایی امکانات داشته باشیم. هوس
می کنیم به آنجا برویم که سرباز نگهبان اجازه نمی دهد.

بعضی وقت ها هم دعا ایمان می کند.

چرا دعا؟

ما عادت داریم به این دعاها. حتی وقتی مدرسه می رویم یا

ما زیاد دعا می کنند.

مگر مدرسه تان داخل شهرک نیرو هوایی است؟

بله چون توی محل خودمان فقط یک دبستان است و بچه ها
برای ادامه تحصیل باید به داخل شهرک برونند. آنجا شرایط
خیلی فرق می کند. چون همه نظامی هستند خیلی سخت
می گیرند. حتی شنیدیم بچه هایی را که اذیت می کنند، چند
ساعتی بازداشت می کنند.



مهدی

دوست دارم وارد بازار کار شوم

از خودت بگو مهدی؟

تعطیلات تابستان را می آیم پیش
بچه ها میوه فروشی یاد می گیرم، چون
تصمیم دارم زود وارد بازار کار بشوم. به
کار بیشتر از درس علاقه دارم.



یعنی می خواهی این کار را ادامه بدهی؟

احتمالاً آره این کار را خیلی دوست دارم.

از کار کردن کنار هم سن و سال های ت ناراحت نیستی؟

نه اتفاقاً با آن ها راحت ترم.

جای های تفریحی محله کجاست؟

اینجا زیاد جای تفریحی ندارد، به جز یک استخر و دوزمین
ورزشی که یکی داخل پادگان واقع شده و دیگری هم در خانه
معلم. خانه معلم یک زمین والیبال هم دارد که البته هر وقت
برای بازی به آنجا می رویم قبلش باید آنجا را تمیز کنیم.

چطور؟

چون آنجا پولی است ولی ما به جای اینکه پول بدهیم اول یک
دست آنجا را آب و جارو می کنیم تا اجازه بازی به ما می دهند.

دوست داری چه امکاناتی در محل داشته باشی؟

پیست اسکی، پیست دوچرخه، راستش بچه های پادگان
امکانات نسبتاً خوبی دارند و بعضی وقت ها هم به ما فخر
می فروشند. کاش این امکانات خارج از پادگان برای ما هم
ایجاد شود.

بر خورد مشتری ها

متفاوت است.

بعضی هایشان

تحسینمان می کنند.

بعضی ها خیلی

روی مان حساب

نمی کنند و تر جیح

می دهند برونند

از پدرم خرید

کنند. برخی هم

که می گویند

مهد کودک

راه انداختید؟

می گوئیم

مهد کودک هم که

باشد بهترین میوه را

تحویلشان می دهیم